گفت‌وگوی «جوان» با یکی از رزمندگان لشکر ۷۱ روح‌الله پیرامون عملیات مرصاد

راه فرار منافقین را در سه‌راهی اسلام‌آباد سد کردیم

■ علیرضا محمدی

لشکر ۷۱ روح‌الله یکی از آخرین لشکرهای سپاه در دوران دفاع مقدس بود که پس از انجام عملیات والفجر ۱۰ تشکیل شد. رزمندگان این لشکر که از استان مرکزی و شهر اراک بودند، در عملیات مرصاد کاری کردند کارستان و با سد کردن عقبه منافقین در سه‌راهی اسلام‌آباد، مانع از عقب‌نشینی و فرار آنها شدند. رزمندگانی که در عملیات مرصاد حضور داشتند به خوبی می‌دانند گیر افتادن منافقین روی جاده آسفالته در حد فاصل تنگه چهارزبر و سه راهی اسلام‌آباد، عامل اصلی شکست لشکر نفاق بود؛ چراکه گیر افتادن ستون منافقین در این منطقه باعث سر رسیدن دیگر رزمندگان و همینطور بمباران گسترده آنها توسط بالگردها و جنگنده‌های ارتش شد. در گفت‌وگویی که با اسدالله نصری یکی از رزمندگان لشکر ۷۱ روح‌الله انجام دادیم، سعی کردیم از زاویه دید او که در آن هنگام به همراه ۱۱ نفر از همرزمانش روی تپه مشرف به سه‌راهی اسلام‌آباد ایستاده بود، چگونگی متلاشی شدن لشکر منافقین را نظاره‌گر باشیم.

آخرین ماه‌های جنگ جبهه‌ها شاهد تحولات بسیاری بود. در آن مقطع شما کجا حضور داشتید؟

وقتی عملیات والفجر ۱۰ در جبهه‌های غرب انجام گرفت، ما در منطقه دیاله عراق حضور داشتیم. مدتی که از عملیات گذشت، در همان خط پدافندی والفجر ۱۰ به ما اعلام شد لشکر ۷۱ روح‌الله متشکل از بچه‌های استان مرکزی به فرماندهی سردار احمد سلیم‌آبادی تشکیل شده است. پیش از آن، بچه‌های استان مرکزی در قالب لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابیطالب(ع) در جبهه حضور پیدا می‌کردند. از آن به بعد قرار شد یک لشکر مستقل به نام ۷۱ روح‌الله مختص استان ما تشکیل شود. پس از تشکیل لشکر، مدتی در خط پدافندی والفجر ۱۰ حضور داشتیم تا اینکه اعلام شد باید مناطق متصرفی در داخل خاک عراق را تخلیه کنیم. خروج ما و دیگر یگان‌ها به دلیل فشاری بود که دشمن در جبهه‌های جنوب وارد می‌کرد. در اواخر جنگ یکسری مشکلات و اختلاف‌نظرهای سیاسی از سوی برخی چهره‌ها به کشور و جبهه‌ها تحمیل می‌شد که توضیح آن مفصل است. همین مسائل باعث شد تا روند اعزام‌های مردمی به جبهه با مشکلاتی رو به رو شود و از آن طرف عراق که ارتش خود را تقویت کرده بود، به مناطقی چون فاو، شلمچه، جزیره مجنون و... که قبلاً توسط رزمنده‌ها به تصرف درآمده بود، حمله کند و آنها را یکی بعد از دیگری پس بگیرد. حتی بعثی‌ها در ادامه می‌خواستند وارد خاک کشورمان شوند و مثل اوایل جنگ، شهرهای مهم استان خوزستان را به تصرف درآورند. در این شرایط ماندن در منطقه عملیاتی والفجر ۱۰ جایز نبود و به ما گفتند باید آنجا را تخلیه کنیم.

اولین عملیات بزرگی که لشکر ۷۱ روح‌الله به آن ورود کرد، عملیات مرصاد بود؟

وقتی که ما مناطق متصرفی عملیات والفجر ۱۰ را تخلیه کردیم، خیلی طول نکشید که قطعنامه ۵۹۸ توسط کشورمان پذیرفته شد. آن موقع ما در منطقه مریوان بودیم. با خبر پذیرش قطعنامه یک موج غمی گریبان بچه‌ها را گرفت. خصوصاً که حضرت امام در پیامشان از پذیرش قطعنامه به عنوان نوشیدن جام‌زهر یاد کرده بودند. همانطور که می‌دانید صدام پذیرش قطعنامه را از جانب ضعف کشورمان تعبیر و دوباره به خاک کشورمان تجاوز کرد. همان زمان به ما اعلام کردند حضرت امام دستور داده است برای اینکه دشمن فکر نکند ما در موضع ضعف قرار داریم، یک عملیات محدود در جبهه غرب انجام گیرد. از لشکر ۷۱ روح‌الله، گردان علی‌بن‌ابیطالب(ع) در شرایط عملیاتی قرار داشت. لذا انجام این عملیات بر عهده این گردان گذاشته شد. من هم در آن مقطع نیروی آزاد این گردان بود. خلاصه به منطقه پنجوین رفتیم و توجیه شدیم. بچه‌های اطلاعات-عملیات هم در آنجا شناسایی انجام دادند و قرار شده بود قله‌ای را در این منطقه به تصرف درآوریم. اما درست شب عملیات، فرماندهان اعلام کردند عملیات لغو شده است. شنیدن این خبر برای بچه‌ها خیلی ناراحت‌کننده بود و بچه‌ها همگی اعتراض کردند. فکر می‌کردیم همان مسائلی که باعث شده امام جام زهر را بنوشد، حالا همان جریان‌ها و همان تلاش‌ها باعث لغو عملیات شده‌اند. جنگ از لحاظ سیاسی تمام شده بود و این عملیات می‌توانست آخرین امید نیروهایی باشد که خودشان را جامانده قافله شهدا می‌دانستند. تا نیمه‌شب اعتراض بچه‌ها ادامه داشت. وقتی به ساعت ۵ صبح چهارم مردادماه ۱۳۶۷ رسیدیم، خبر رسید باید به سرعت به طرف جبهه‌های جنوب برویم؛ چراکه عراق از مرزهای استان خوزستان عبور کرده و ترس آن می‌رود خرمشهر مجدداً سقوط کند. آنجا بود که فهمیدیم علت لغو عملیات، شرایط حاد جبهه‌های جنوب بود.

آن زمان خبری از حمله منافقین به کشورمان به گوش شما نرسیده بود؟

نه هنوز ما از چیزی اطلاع نداشتیم. به خاطر وخامت اوضاع جبهه جنوب، اعلام شده بود هر گردان یا یگان آماده‌ای که در منطقه حضور دارد، باید خودش را به جنوب برساند. در لشکر ما هم که عرض کردم، تنها گردان عملیاتی علی‌بن‌ابیطالب بود. خلاصه بعد از اعلام مأموریت، نماز صبح را خواندیم تا از طریق کرمانشاه، اسلام‌آباد و پلدختر، به طرف خوزستان برویم. بعد از نماز مینی‌بوس‌های لشکر از راه رسیدند و ما را به سمت کرمانشاه بردند. هنوز کسی نمی‌دانست در مسیر چه اتفاقی خواهد افتاد. رفتیم و ظهر برای استراحت در یکی از مقرهای فرعی لشکر که در منطقه گازانچی، اول جاده کرمانشاه به سمت سنندج بود، توقف کردیم. همزمان با ورود ما، دیدیم یک بالگرد ۲۰۶ از مقر گازانچی بلند شد و رفت. کنجکاو شدیم این بالگرد اینجا چه کار می‌کرده است. سریع از مینی‌بوس‌ها پیاده شدیم و فهمیدیم که این بالگرد، فرمانده لشکر آقای سلیم‌آبادی را به مقر آورده است. ایشان ما را جمع کرد و گفت منافقین با یک ستون مجهز و عظیمی حرکت کرده‌اند و با مشایعت عراقی‌ها تا سرپل‌ذهاب آمده‌اند. سپس شهرهای کرند غرب و اسلام‌آباد را پشت سر گذاشته‌اند و الان در تنگه چهارزبر تعدادی از بچه‌های تیپ قائم سمنان، انصارالحسین همدان و بعثت کرمانشاه جلوی آنها را گرفته‌اند. آقای سلیم‌آبادی گفت که ایشان به همراه شهید صیادشیرازی سوار بر بالگرد، ستون منافقین را دیده و موقعیت‌شان را بررسی کرده‌اند. صیادشیرازی به سلیم‌آبادی گفته بود طرح شما چیست و ایشان هم گفته بود که ما می‌توانیم با بالگرد برویم پشت منافقین پیاده بشویم و عقبه آنها را سد کنیم. با صحبت‌های آقای سلیم‌آبادی توجیه اولیه شدیم و قرار شد همه تا جایی که می‌توانند مهمات بردارند چون امکان داشت تا چند روز به ما مهمات نرسد.

خود شهید صیاد شیرازی را هم در آنجا دیدید؟

> هنوز کاملاً جاگیر نشده بودیم که دیدم یک ستون عظیم و طویلی از سمت راست ما روی جاده پیدا شد. اندازه ستون به حدی بود که آن سرش پیدا نبود. در همین حین مرتب با شنود بیسیم منافقین می‌شنیدیم که فرماندهانشان از آنها می‌خواهند سریع به سمت اسلام‌آباد برگردند و عملیات را از راه دیگری ادامه بدهند

ایشان حدود ساعت ۲ عصر به همراه دو فروند بالگرد شنوک غول‌پیکر به مقر ما آمدند تا طبق قراری که با سردار سلیم‌آبادی داشتند، بچه‌های گردان را به عقبه منافقین انتقال بدهند. وقتی بالگردها نشستند سریع دور آن جمع شدیم، دیدیم شهید صیادشیرازی از در کناری بالگرد پیاده شد. بچه‌ها با دیدن ایشان شروع کردند به سردادن شعارهای حماسی و خدابیامرز صیاد هم صبر کرد تا بچه‌ها شعارهایشان تمام شود. بعد با صدای بلند پرسیدند: شما اهل کجا هستید؟ بچه‌ها گفتند اراکی هستیم. یادم است ایشان گفت من خاطره خوبی از رزمنده‌های اراکی دارم. امیدوارم این بار هم شما یک خاطره خوبی را برای ما به یادگار بگذارید. بعد پرسیدند می‌دانید قرار است چه کار کنیم؟ بچه‌ها از روی توجیهات آقای سلیم‌آبادی گفتند خبر دارند چه کاری باید انجام بدهند. بعد از صحبت‌های ایشان سوار بالگردها شدیم. خلبان‌ها می‌گفتند هر بالگرد می‌تواند نهایتاً ۲۰ نفر را حمل کند، ولی چون مجال این چیزها نبود، در هر بالگرد ۷۰ نفر سوار شدیم و در مجموع ۱۴۰ نفر از بچه‌ها توسط دو فروند شنوک به منطقه عملیاتی برده شدند.

هدف شما دقیقاً کدام منطقه بود؟ باید به کجا می‌رفتید تا بتوانید عقبه منافقین را سد کنید؟

آن لحظه هنوز منطقه اصلی عملیات مشخص نشده بود. روی آسمان که بودیم، من نزدیک شهید صیادشیرازی و شهید مدافع حرم عبدالله خسروی که در آن مقطع جانشین اطلاعات‌عملیات لشکر بود، قرار داشتم. صیادشیرازی پرسیدند فرمانده گردان کیست؟ بچه‌ها آقای اسماعیل شعبانی را معرفی کردند. آقای شعبانی تواضع کردند و گفتند جایی که برادر خسروی حضور دارد، من حرفی برای گفتن ندارم. شهید صیادشیرازی به شهید خسروی گفت ما می‌خواهیم شما را در اسلام‌آباد پیاده کنیم نظرتان چیست؟ شهید خسروی یک نیروی ورزیده‌ای بود و شم اطلاعاتی خیلی بالایی داشت. ایشان گفت اگر ما در اسلام‌آباد فرود بیاییم، دو اتفاق می‌افتد؛ یکی اینکه منافقین می‌توانند از سه‌راهی اسلام‌آباد به سمت کوهدشت و پلدختر فرار کنند و ما نمی‌توانیم کاملاً پشت آنها را ببندیم. دیگر اینکه اگر آنها سه‌راهی را ببندند، دیگر هیچ گونه کمکی به ما نمی‌رسد چون عقبه ما بسته می‌شود. صیاد پرسید پیشنهاد شما چیست؟ شهید خسروی گفت ما باید در سه‌راهی اسلام‌آباد پیاده بشویم و آنجا راه منافقین را سد کنیم. صیاد وقتی نقشه را دید، حرف شهید خسروی را پذیرفت و نظر ایشان را تحسین کرد. بعد با صلاحدید آقای خسروی که بر منطقه تسلط و اشراف داشت، بالگردها ما را در باند اضطراری که در کنار سه‌راهی وجود داشت، پیاده کردند.

موقع فرود شما منطقه در چه وضعیتی قرار داشت؟ منافقین هنوز به سه‌راهی نرسیده بودند؟

نه هنوز خبری از منافقین نبود. آنها بعد از اینکه در چهارزبر گیر افتاده بودند، ساعت‌ها تلاش کرده بودند تا خط را بشکنند و راهی برای عبور از تنگه پیدا کنند. وقتی ما به سه‌راهی رسیدیم، مردم اسلام‌آباد را دیدیم که زن و بچه و پیر و جوان با پای پیاده و وضعیت رقت‌انگیزی آواره شده‌اند و به سمت پلدختر می‌روند. شهید خسروی از من و چند نفر از بچه‌ها خواست سریع بین مردم برویم و از آنها در مورد منافقین و امکاناتی که دارند پرس و جو کنیم. از جوان‌ترها که هوش و دید بهتری داشتند سؤال کردیم. به ما اطلاعاتی در مورد نفربرها و خودروهای زرهی منافقین دادند. نکته جالب اینکه با تعجب می‌گفتند بین ستون نفاق تعداد قابل توجهی هم خانم وجود دارد. ما این اطلاعات را به آقای خسروی رساندیم و بعد ایشان از من و ۱۱ نفر دیگر خواست به روی تپه‌ای که مشرف به سه‌راهی بود، برویم. تعداد دیگری از بچه‌ها هم به پمپ بنزین در خود سه‌راهی رفتند. منطقه‌ای که برای استقرار بچه‌ها در نظر گرفته شده بود، همپوشانی داشت. یعنی اگر منافقین از راه می‌رسیدند و از دست بچه‌هایی که روی تپه قرار داشتند فرار می‌کردند، بچه‌های مستقر در پمپ بنزین می‌توانستند آنها را هدف قرار بدهند. سریع روی تپه رفتیم و مستقر شدیم. هنوز کاملاً جاگیر نشده بودیم که دیدم یک ستون عظیم و طویلی از سمت راست ما روی جاده پیدا شد. اندازه ستون به حدی بود که آن سرش پیدا نبود. در همین حین مرتب با شنود بیسیم منافقین می‌شنیدیم که فرماندهانشان از آنها می‌خواهند سریع به سمت اسلام‌آباد برگردند و عملیات را از راه دیگری ادامه بدهند. از چهارزبر تا جایی که ما حضور داشتیم، وضعیت جاده به گونه‌ای بود که خودروها نمی‌توانستند زیاد از جاده دور بشوند و نهایتاً پس از یکی دو کیلومتر به بلندی‌های اطراف می‌رسیدند و از حرکت باز می‌ماندند. وقتی ما ستون نفاق را دیدیم، پیشقراولان آنها را مورد هدف قرار دادیم و با انهدام و توقف آنها، جاده بسته شد و ستون نفاق مثل موش روی جاده آسفالته به دام افتاد.

عملیات شما تا چه زمانی ادامه پیدا کرد؟ روی همان تپه که استقرار پیدا کردید، تنها ۱۲ نفر بودید یا نیروی کمکی هم به شما ملحق شد؟

اوایل درگیری همان ۱۲ نفر بودیم که در اثنای عملیات از بین ما ۱۰ نفر شهید شدند و من و یک نفر دیگر مجروح شدیم. من غروب همان روز چهارم مردادماه مجروح شدم. اصل عملیات مرصاد هم به نظر من همان روز چهارم بود. اما الان در تقویم‌ها روز پنجم مرداد به عنوان عملیات مرصاد نامگذاری شده است. بعد از اینکه ما با ستون دشمن درگیر شدیم و آنها را روی جاده زمین‌گیر کردیم، کم کم بچه‌ها موقعیت منطقه دستشان آمد و نیروهای دیگری هم به ما که روی تپه بودیم، ملحق شدند. غیر از ۱۴۰ نفری که با دو فروند شنوک به منطقه آمده بودیم، هنوز نیمی از بچه‌های گردان در مقر گازانچی حضور داشتند که بالگردها آنها را هم به سه‌راهی اسلام‌آباد آوردند و آنها نیز وارد عملیات شدند. تا غروب که من مجروح شدم، کار سد کردن عقبه منافقین تمام شده بود. اگر بخواهیم وضعیت منافقین را تشریح کنیم، بعد از بستن عقبه آنها، ستون طویل نفاق از تنگه چهارزبر تا سه‌راهی اسلام‌آباد روی یک جاده ۱۰ الی ۱۵ کیلومتری گیر افتاده بود. روز بعد هم که بالگردها و جنگنده‌های ارتش آمدند و این ستون طویل را به شدت کوبیدند و با رسیدن دیگر رزمنده‌ها از یگان‌های دیگر، کمر نفاق شکست و بسیاری از آنها در همان منطقه عملیاتی به هلاکت رسیدند و بسیاری دیگر نیز در راه فرار در اثر گرما و تشنگی کشته شدند یا با قرص‌های سیانوری که داشتند، خودکشی کردند.

> شهید خسروی از من و چند نفر از بچه‌ها خواست سریع بین مردم برویم و از آنها در مورد منافقین و امکاناتی که دارند پرس و جو کنیم. از جوان‌ترها که هوش و دید بهتری داشتند سؤال کردیم. به ما اطلاعاتی در مورد نفربرها و خودروهای زرهی منافقین دادند. نکته جالب اینکه با تعجب می‌گفتند بین ستون نفاق تعداد قابل توجهی هم خانم وجود دارد

اسدالله نصری نشسته نفر اول از راست، شهید خسروی ایستاده، نفر دوم از راست / کرمانشاه، پس از عملیات مرصاد

شهید صیاد شیرازی نقش ارزشمندی در شکست منافقین داشت

اسدالله نصری در دوران دفاع مقدس

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۶۳

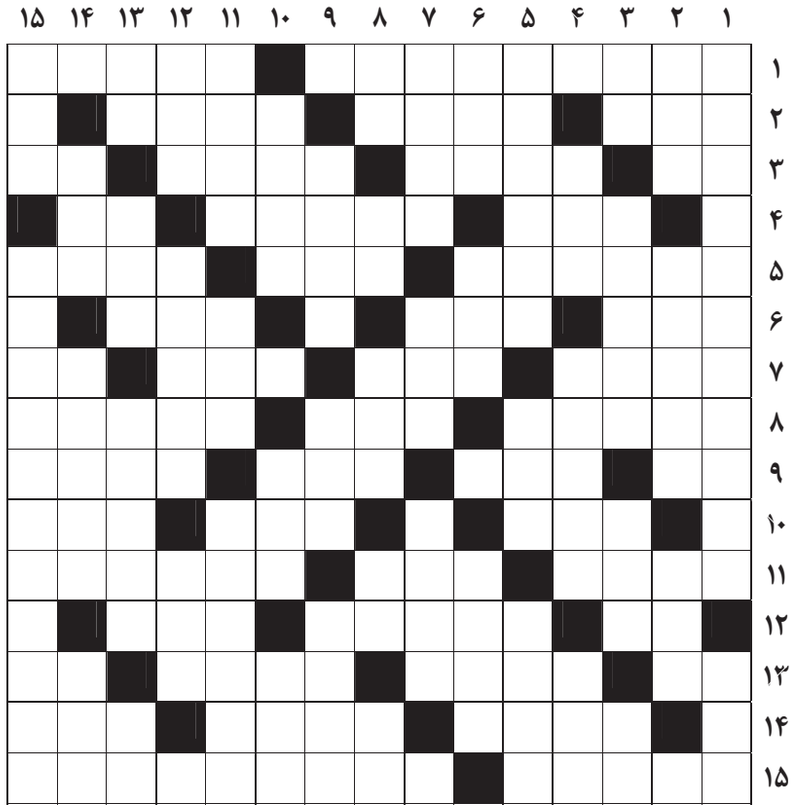

از راست به چپ

■ ۱- ضرورتی برای موتورسواران- نام خانوادگی استاد کمال الملک ■ ۲- کشور مظلوم خاورمیانه- خانه چشم- قبل از فرار باید آن را بست ■ ۳- فلز سرخ- اولین شهید مسیحیت- آب و زمین- زوبین ■ ۴- یخ- دارویی که در طب و جراحی برای التیام جراحات ساده به کار می‌رود- ترمز چهارپا ■ ۵- از مهم ترین ضربات بوکس- گمراهی- سرمربی اسبق تیم ملی والیبال ایران ■ ۶- اسب چاپار- از درختان جنگل های شمال- یرنا ■ ۷- نام قدیم تایلند- کلبه ترکمنان- نوشیدنی داغ- تلخ ■ ۸- یک خار درخت- مبهوت- سلاح آتشین ■ ۹- صد متر مربع- نیاز صنف نانوا- نفرین کردن- سرگشته ■ ۱۰- ماده اولیه کاغذ- زیرکی- دوبین ■ ۱۱- عنوان سلاطین روسیه- تابه نان‌پزی- اتیکت ■ ۱۲- بندگی- شهری در ایالت آریزونا- ظرف آب ■ ۱۳- دندان ناپایدار- گناهی که ریشه همه بدی ها و تباه کننده اعمال نیک است- چرم خام- نگاه خیره ■ ۱۴- گدا- کاخی در اسپانیا- گوارا ■ ۱۵- روی پوزه‌اش شاخ دارد- کنایه از کاری بی حاصل کردن است

از بالا به پایین

■ ۱- اثر معروف امام محمد غزالی- شتر باربر ■ ۲- عضو بی حس- صاحب منصب- همراه برق ■ ۳- ضمیر اشاره- بچه پلنگ- لنبه- حیوان باوفا ■ ۴- دهی در جاده هراز با پانزده چشمه آب معدنی- همسایه- گوشه ای در دستگاه ماهور ■ ۵- اعزاز، اکرام- فرار- علامت صفت عالی ■ ۶- دستی- خروس مازنی- پایتخت کره جنوبی ■ ۷- چاه‌کن- لایه میانی زمین- به سن بلوغ رسیده ■ ۸- عدد منفی- دختر لر- سرسرا- هواکره- از حروف مقطعه ■ ۹- پاکدامن- پیچ و تاب موی سر- کرگدن ■ ۱۰- واحد شمارش چک- غارت- خاور ■ ۱۱- نوکر- از فرزندان حضرت نوح- همت گماشتن ■ ۱۲- مرتجع فلزی- محل عبادت یهودیان- پول خرد هند ■ ۱۳- گندم- بالای زمین- نان پاره گدایی- حرف نهیب ■ ۱۴- فلسفه ارسطو- زهرآلود- استخوان ساعد ■ ۱۵- دندان تیز درندگان- نام آورترین هنرپیشه سینمای کمدی جهان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱					۳
۲					۴			۱
۸					۵			۷
	۴			۶		۲		
	۵			۱		۸	۶	
	۷			۸				
		۹					۴	
		۵					۱	
			۶		۸		۵	

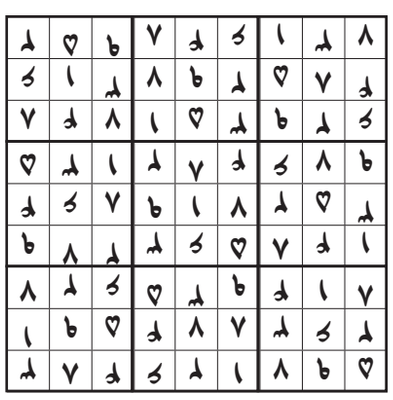

جدول کلمات متقاطع
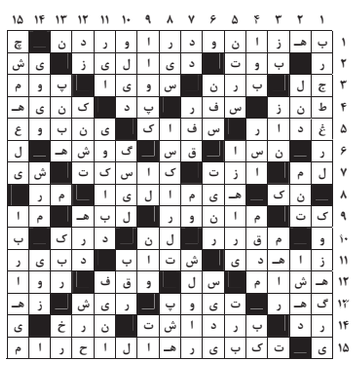
پاسخ جدول شماره ۶۲۶۲